

انطباق برخی نمونه‌های تفسیری در نهج البلاغه با روش‌های تفسیری

محمود مکنون^۱

چکیده

درباره روش‌های تفسیری بسیار سخن گفته شده است و در زمینه تفسیر مأثور و روش‌های تفسیری معصومین علیهم‌السلام نوشته‌هایی یافت می‌شود که در غالب آنها سعی بر تطبیق میان کلام معصومین با یکی از روش‌های تفسیری بوده است، اما در آنها کمتر به خود نمونه تفسیری پرداخته شده است. این مقاله در صدد است تا علاوه بر تطبیق برخی نمونه‌های موجود در نهج البلاغه با روش‌های تفسیری به خود نمونه تفسیری هم بپردازد. این کار با بررسی هفت نمونه تفسیری - که مربوط به چهار روش مهم تفسیری است - صورت گرفته، اگرچه در هر بخش درباره آن روش تفسیری هم توضیحی ارائه شده است.

کلید واژه‌ها: نهج البلاغه، روش تفسیری، تفسیر روایی.

مقدمه

اگر قرار باشد پیامبر اسلام پرده از پیوند ناگسستگی میان علی علیه‌السلام و قرآن بردارد، چنین خواهد گفت:

علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض^۲؛
علی با قرآن و قرآن با علی است؛ میان این دو گسستگی نیست تا آن که نزد حوض، بر من وارد شوند.

و اگر قرار باشد مقام تفسیری علی علیه‌السلام را از زبان خود او بشنویم، به فراز زیر و نظایر آن بپردازیم خورد:

ما نزلت علی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آیه من القرآن الا أقرأنیها و أملاًها علی و کتبتُها بخطی و علمتی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و دعا الله - عزّ و جلّ - لی أن

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران.

۲. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۵.

یعلمتنی فهّمها و حفظها و...^۳

هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا نازل نشد، مگر این که ایشان آن را بر من قرائت می‌فرمود و املا می‌کرد و من آن را به خط خود می‌نگاشتم و [آن‌گاه] ایشان تأویل و تفسیر آن آیه را، ناسخ و منسوخش را و محکم و متشابهش را به من آموزش می‌داد و فهم و حفظ... آن را برای من از خداوند درخواست می‌کرد.

بدون تردید، آنچه در سخنان پیامبر اکرم و امیرالمومنین علیهما السلام گزارش می‌شود، حقیقتی است که نمی‌تواند فارغ از مصادیق خارجی باشد؛ چرا که تنها این مصادیق هستند که بیاناتی از این دست را قابل لمس نموده و فهم آنها را بر خواننده آسان می‌کنند. از این رو، کتاب شریف نهج البلاغه از یکسو سمبلی سرآمد از شخصیت تفسیری علی علیه السلام به نمایش می‌گذارد و از سوی دیگر به عنوان نمادی برجسته از پیوند ناگسستنی میان ثقل اکبر و ثقل اصغر قابل ملاحظه است.

از این رو، در نوشتار حاضر با محور قرار گرفتن مهم‌ترین روش‌های تفسیری به بررسی برخی نمونه‌های تفسیری موجود در نهج البلاغه پرداختیم تا هم تطبیق روشن‌تری میان روش با نمونه تفسیری انجام گیرد و هم به تفسیر آیات در کلام حضرت نزدیکی بیشتری حاصل شود؛ اگرچه شاید سخت‌ترین بخش کار همان فهم درست کلام حضرت بوده باشد، ولی به همان مقداری که سرمایه علمی‌مان اجازه می‌داد، تلاش کردیم تا به فهم و دریافت معنای درست از سخنان ایشان نزدیک شویم و در حقیقت نوشتار کنونی را بر پایه این شناخت‌ها و دریافت‌ها بسامان کنیم.

آشنایی با روش تفسیری

روش تفسیری امری فراگیر است که مفسر آن را در همه آیات قرآن به کار می‌گیرد و اختلاف در آن باعث اختلاف در کل تفسیر می‌شود و آن چیزی جز منابع و مستندات تفسیر نیست... روش تفسیری (متهج) مربوط به پذیرش نوع و نحوه استناد به منابع است.^۴

با توجه به تعریفی که از روش تفسیری بیان شد، لازم است به این نکته نیز اشاره شود که در میان مفسران نسبت به منابع تفسیری اختلاف نظر وجود دارد و ما برای رهایی از این اختلاف، آن دسته از منابع را که قدر مشترک میان نظریات مختلف است، برمی‌گزینیم تا با قرار دادن آن در تعریفی که از روش انتخاب کردیم، مراد از روش تفسیری را در این مقاله به‌طور دقیق روشن کرده باشیم. این منابع عبارت‌اند از:

۱. قرآن،
۲. روایات معصومان علیهم السلام،
۳. زبان‌شناسی و مفهوم واژگان،

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۴-۲۸۵.
 ۴. مبانی روش‌های تفسیری، ص ۴۶ و ۵۵.

۴. تعقل و اجتهاد،

بدین ترتیب با چهار روش تفسیری روبه‌رو خواهیم بود که عبارت‌اند از:

۱. تفسیر قرآن به قرآن،

۲. تفسیر قرآن با روایات معصومان علیهم‌السلام،

۳. تفسیر قرآن با معنانشناسی مفهوم واژگان،

۴. تفسیر عقلی و اجتهادی.

اگرچه تفسیر عقلی - اجتهادی خود به چهار قسمت تقسیم می‌شود:

۱ - ۴. تبیین واقعیت‌ها،

۲ - ۴. تحلیل مفاهیم،

۳ - ۴. تطبیق و تعیین مصداق،

۴ - ۴. توسعه مفهومی و النای خصوصیت.^۵

در مورد هریک از این چهار روش در بخش مربوط به خود توضیح داده خواهد شد.

۱. قرآن

برای آن‌که به تفسیر قرآن می‌پردازد در گام نخست از توجه به خود قرآن گریزی نیست؛ چنان‌که باید آیاتی را که در یک موضوع وارد شده، گرد هم آورد و بخشی از آنها را با بخشی دیگر مقابله کند تا از این رهگذر پیام کلام موجز را با مبسوط و مفصل آن دریابد و مجمل آن را به کمک مبین بشناسد و مطلق را بر مقید بار کند و عام را بر خاص و این‌گونه است که قرآن با قرآن تفسیر می‌شود و مراد الهی با کمک کلام الهی فهمیده می‌شود.^۶

این روش تفسیری و توجه به این متبع در کلام حضرت امیر علیه‌السلام به روشنی دیده می‌شود و ایشان به ارتباط و انسجام میان آیات قرآن باور راسخ داشته و بخشی از قرآن را بر اساس و به کمک خود قرآن تفسیر کرده‌اند.

در نهج البلاغه می‌خوانیم:^۷

وَاللَّهِ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَفِيهِ تَبَيَّنَ لِكُلِّ شَيْءٍ» وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»؛^۸

خدای سبحان گوید: «چیزی را در کتاب فرو نگذاشتیم». و گوید: «در آن بیان هر چیزی است». و

۵. چهار زیر شاخه مذکور در روش چهارم برگرفته از کتاب امام علی علیه‌السلام و قرآن است.

۶. التفسیر والمفسرون، ج ۱، ص ۲۸-۲۹.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

۸. لازم به ذکر است که ترتیب شماره حکمت‌ها، نامه‌ها و خطبه‌ها در کل مقاله بر اساس نسخه صبحی صالح است.

یادآور شده است که: «بعض قرآن گواه بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست»، و فرمود: «اگر از سوی خدای یکتا نیامده بود، در آن اختلاف فروان می‌یافتید»^۹.

نمونه تفسیر قرآن به قرآن

﴿كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾^{۱۰}.

سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَىٰ مَحْشَرِهَا وَ شَاهِدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا؛^{۱۱}

و هر نفسی را راننده‌ای همراه است که او را تا به محشری می‌راند، و گواهی که بر کرده او گواهی می‌دهد، و آنچه کرده است می‌داند.

درباره این که مصداق شاهد در این آیه چیست، میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد. گفته شده است که شاهد از «ملائکه و یا اعضا و جوارح بدن انسان»^{۱۲} و یا «عمل انسان»^{۱۳} است و یا حتی گفته شده که پیامبر اکرم ﷺ^{۱۴} است. اما سیاق کلام حضرت ﷺ به گونه‌ای است که از میان آرای بالا فقط نظری که «شاهد» را اعضا و جوارح معرفی می‌کند، سازگار است. توضیح آن که:

«سیاق نوعی ویژگی برای واژگان یا عبارت و یا یک سخن است که بر اثر همراه بودن آنها با کلمه‌ها و جمله‌های دیگر به وجود می‌آید؛ به عنوان مثال، جمله «اذهب الی البحر» هنگامی که همراه با جمله «و استمع حدیثه باهتمام» گفته می‌شود، دارای ویژگی و خصوصیتی است که اگر به تنهایی گفته شود، فاقد آن است»^{۱۵}.

لذا در این مورد توجه به سیاق کلام حضرت که می‌فرمایند: «شاهد یشهد علیها بعملها» به روشنی بیانگر آن است که این شاهد، موضوع شهادتش، عمل انسان است؛ یعنی «بعملها» سیاق کلام را به مصداق خاصی از شاهد نزدیک می‌کند که این نزدیکی از طریق ایجاد تناسب میان کلام حضرت و آیات قرآن به عنوان منبع در تفسیر این آیه صورت می‌گیرد و شاهد بدین ترتیب، خاص اعضای بدن می‌شود. آیاتی که در پی می‌آیند، منبع تفسیری حضرت ﷺ برای این آیه هستند:

۱. ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^{۱۶}.
۲. ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^{۱۷}.
۳. ﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَرُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^{۱۸}.

۹. در تمام مقاله ترجمه عبارات نهج البلاغه بر اساس ترجمه دکتر شهیدی است.

۱۰. سوره ق، آیه ۲۱.

۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۵.

۱۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۴۳.

۱۳. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۰۶.

۱۴. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۲.

۱۵. روش شناسی تفسیر قرآن، ص ۱۲۰.

۱۶. سوره نوره، آیه ۲۴.

۱۷. سوره یس، آیه ۶۵.

۱۸. سوره فصلت، آیه ۲۰.

۴. «وَقَالُوا لَجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا»^{۱۹}

۵. «وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَشِيرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُودُكُمْ وَلَنْ كُنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ»^{۲۰}

بی‌شک، اگر آیات بالا در کلام حضرت علیه السلام به عنوان منبع تفسیر قرار نمی‌گرفت، مصداق «شاهد» همچنان بر ما پوشیده می‌ماند و یا دست کم آن بود که بگوییم مصداق آن میان چند مورد محتمل باقی می‌ماند.

اما نمونه دیگر برای این روش تفسیری را می‌توان در خطبه قاصعه (خطبه صد و نود و دو) مشاهده کرد که حضرت علیه السلام در آن به تفسیر آیات مربوط به سرکشی فرعون در مقابل حضرت موسی علیه السلام می‌پردازد و از طریق ارتباط و اشتراک موجود میان اصول و مبانی موجود در این گروه از آیات با آیات مربوط به استکبارورزی شیطان، حقایق نابی را به دست می‌دهند.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ذهبی در شمار منابع تفسیری نزد صحابه از پیامبر به عنوان یکی از این منابع یاد کرده و می‌گوید: منبع دومی که صحابه در تفسیر کتاب خدا به آن مراجعه می‌کردند رسول الله بود؛ چنان‌که اگر معنای آیه‌ای از قرآن بر یکی از صحابه پوشیده می‌ماند، نزد رسول خدا می‌رفت و ایشان برای آن صحابی پرده از معنای مبهم آیه برمی‌داشت؛ چرا که رسالت پیامبر تبیین و روشنگری بود و خداوند نیز در قرآن از پیامبر با چنین ویژگی یاد می‌کند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^{۲۱}

این شیوه تفسیری - که به تفسیر مأثور مصطلح شده است - در بیانات حضرت علیه السلام جایگاه مخصوصی دارد؛ اگر چه در رابطه با این مصدر تفسیری و پیوندش با حضرت امیر آنچه باید بدانیم این است که ایشان بی‌شک در میان تمامی صحابی پیامبر، بیش از سایرین محضر پیامبر را درک کرده است.

حضرت علیه السلام در مورد توفیق همراهی و مصاحبتش با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود چنین می‌گوید:

وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَصَعْتِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَيَكْتُمُنِي فِي فَرْأَيْهِ وَيُمْسِنِي جَسَدَهُ وَيُسْمِنِي عَرَقَهُ... وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْقَصِيلِ أَمْرٌ أَمُهُ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ^{۲۲}

۱۹. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۲۰. سوره فصلت، آیه ۲۲.

۲۱. التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۳۳.

۲۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

شما می‌دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت است، و خویشاوندیم یا او در چه نسبت است. آن‌گاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویشم جا داد و مرا در بستر خود می‌خوابانید؛ چنان‌که تنم را به تن خویش می‌سود و بوی خوش خود را به من می‌بویند... و من در پی او بودم، در سفر و حضر؛ چنان‌که شتر بچه در پی مادر؛ هر روز برای من از اخلاق خود نشانه‌ای برپا می‌داشت و مرا به پیروی آن می‌گماشت.

اگرچه این قرابت و نزدیکی تا آخرین لحظه حیات پیامبر ﷺ ادامه داشت:

وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي؛^{۲۳}

و رسول خدا جان سپرد، در حالی که سر او بر سینه من بود.

ویژگی دیگری که از این بعد چهره تفسیری حضرت ﷺ را بیشتر نمایان و آشکار می‌کند، این حقیقت است که ایشان نه تنها همه قرآن را نزد پیامبر آموختند، بلکه این آموزش و فراگیری شکلی چند وجهی و کلان داشت که به یک جنبه خاص محدود نمی‌شد:

ما نزلت علی رسول الله آية من القرآن الا اقرأها و أملاها علی و کتبتها بخطی و علمنی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابها و دعا الله - عزوجل - لی أن یعلمنی فهمها و حفظها...^{۲۴}

نمونه تفسیر قرآن با کلام پیامبر اکرم ﷺ

﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا «آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»﴾.^{۲۵}

إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُورَةَ قَوْلِهِ «الَّذِينَ أَحْسِبَ النَّاسَ...» قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟ فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ بَعْدِي...» وَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ يَتَّبِعُونَ بِدِينِهِمْ عَلِيَّ وَ رَبِّهِمْ وَ يَتَّبِعُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَأْتُمُونَ سَطْوَتَهُ وَ يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَ السُّخْتِ بِالنَّهْدِيَّةِ وَ الرَّبَا بِالْبَيْعِ»؛^{۲۶}

چون خدا این آیت را فرستاد: «الَّذِينَ أَحْسِبَ...» پرسیدم: ای رسول خدا، این فتنه‌ای که خدا تو را از آن خبر داده چیست؟ فرمود: «ای علی، امت من پس از من به زودی دچار فتنه گردند...» و گفت: «ای علی، پس از من، مردم به مال‌های خود فریفته شوند و به دین خویش برخدا منت نهند؛ رحمت پروردگار آرزو کنند، و از سطوت او ایمن زیند؛ حرام خدا را حلال شمارند؛ با شبهه‌های دروغ و هوس‌هایی که به غفلت در سر دارند، می‌را نبیذ گویند و حلال پندارند؛ حرام را هدیت خوانند و ربا را معامله دانند.»

۲۳. همان، حطبة ۱۹۷.

۲۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۴-۲۸۵.

۲۵. سورة عنکبوت، آیه ۲.

۲۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

به عنوان زمینه بحث، لازم است بدانیم که در مورد فتنه در این آیه نظریات مختلفی وجود دارد؛^{۲۷} اما چیزی که در اکثر تفاسیر مشترک است، آن است که فتنه به معنای آزمون و امتحان دانسته شده و آنچه متغیر و اختلافی است، چگونگی وقوع این فتنه است. از این جهت، نگاهی به تفسیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که حضرت در کلامشان بدان استناد کرده‌اند - نشان می‌دهد که ایشان به نوع خاصی از فتنه اشاره می‌کنند که در زمان و مکان خاصی بروز خواهد کرد و سازوکار مخصوص به خود دارد؛ آن چنان که می‌توان این بیان از فتنه را تأویلی از آن دانست؛ پیش از آن که تفسیر نام گیرد. در واقع، نوع روایتی که حضرت از آن استفاده کرده‌اند، از نوع روایات بیانگر بطن و تأویل آیه است که: در این روایات از معانی و مصادیقی برای آیات سخن به میان آمده که استفاده آن معانی از آیه، یا انطباق آیه بر آن مصادیق روشن نیست و یا از مصادیقی است که در زمان بیان آن در روایات، هنوز واقع نشده و به این جهت پوشیده است؛ هر چند نوعی ارتباط بین آنها و آیه برقرار است که با توجه به بیان معصوم می‌توان آن را مراد آیه دانست.^{۲۸}

سؤالی که در ادامه مطرح می‌شود، آن است که معنای خاص فتنه در این آیه بر اساس کلام حضرت چه می‌تواند باشد و مصداق آن در تفسیر ایشان کدام است؟ در تفسیر حضرت، فتنه چیزی جز همان آزمایش و امتحان نیست، اما آنچه معنای فتنه را در کلام ایشان خاص می‌کند، زمان و مکان ویژه‌ای است که برای فتنه بیان می‌شود:

إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ بَعْدِي؛

در زمانی پس از رحلت پیامبر و در میان مردمانی از جنس امت پیامبر. منہاج البراءة^{۲۹} فتنه را در کلام حضرت نوع شناخته شده‌ای از آن می‌داند که «ال» عهد موجود در واژه «الفتنه» به آن اشاره دارد؛ فتنه‌ای که در کلام‌های دیگر پیامبر و آیات دیگر قرآن درباره آن سخن گفته شده است. از نگاه او فتنه در کلام حضرت صلی الله علیه و آله چیزی جز آزمایش مردم به «ولایت ایشان» نیست و این بیانی تأویلی از فتنه است؛ نه بیانی تفسیری. همین معنا در تفسیر نورالثقلین، ذیل آیه دوم سوره عنکبوت با روایتی از امام کاظم علیه السلام تأیید می‌شود. همچنین کتاب، تمام نهج البلاغه مشتمل بر نمایی نسبتاً کامل از این بخش خطبه است که با خود پیامی روشن و دقیق از معنای فتنه به همراه می‌آورد و نظر منہاج البراءة را تقویت می‌کند.^{۳۰} اما نمونه دیگر برای این روش تفسیری، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در تبیین اعتدال و صراط مستقیم در قرآن است که حضرت امیر آن را در خطبه ۱۷۶ نقل می‌کنند.

۲۷. ر. ک: مجمع البیان، ذیل همین آیه.

۲۸. روش‌شناسی تفسیر قرآن، ص ۲۹۱.

۲۹. منہاج البراءة، ج ۹، ص ۲۹۱ - ۲۹۲.

۳۰. نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۴۷؛ تمام نهج البلاغه، ص ۴۵۱ - ۴۵۳.

۳. ادبیات عرب زبان‌شناسی و مفهوم واژگان

علی علیه السلام: وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَشَبُّهٌ عُرُوفُهُ وَعَلَيْنَا تَهْدَلْتُ عُصْرَتُهُ؛^{۳۱}

ما امیران گفتاریم. سخن به (تعلیم ما) ریشه دوانیده و شاخه‌های خود را بر سر ما تنیده است.

بی‌شک، برای آن که به تفسیر قرآن می‌پردازد، آشنایی عمیق و دقیق با زبان عربی آن چنان ضرورت دارد که بی‌آن نه اجازه تفسیر دارد و نه توانایی آن را. بنابراین، هر چه مفسری در این زمینه توانا تر باشد، به همان اندازه در فهم کلام الهی موفق‌تر خواهد بود. این ملاکی مهم در امتیاز مفسران نسبت به هم است.

جورج جرداق در وصف بعد ادبی شخصیت علی علیه السلام چنین می‌گوید:

علی علیه السلام همان‌طور که در زمینه اثبات حقوق و تعلیمات و رهبری‌هایش امام بود، در ادبیات نیز عنوان امام را برای خود اتخاذ کرد. نشانه ادبیات علی علیه السلام نهج البلاغه است... بیان جالب علی - که از شیوه سخنوری جاهلیت و بیان سحر انگیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرچشمه می‌گرفت - برخی را بر آن داشته که درباره سخنانش بگویند: «آن فروتر از کلام خدا و فراتر از کلام مخلوق است».^{۳۲}

نکته پایانی این که نباید فراموش کرد آنچه از کلام امیر بیان علی علیه السلام به عنوان معنای واژگان قرآنی ارائه می‌شود، نه تنها به جهت احاطه او به ادبیات عرب حجت است، بلکه سخن او حکایتی است از معنای واژگان با توجه به فرهنگ و بستر عصر نزول قرآن.

نمونه تفسیر قرآن بر اساس فهم واژگان عربی

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...﴾^{۳۳}

و استادی الله سبحانه الملائكة و یعیته لذبهم و عهد و حیثیه الیهیم فی الإذعان بالسجود له و الخنوع (الخنوع) لتکرمتیه فقال سبحانه؛ «اسجدوا...»^{۳۴}

خداوند از فرشتگان خواست تا آنچه در عهده دارند، ادا کنند و عهدی را که پذیرفته‌اند، وفا کنند؛ سجده او را از بن دندان بپذیرند؛ خود را خوار و او را بزرگ گیرند، و فرمود:....

درباره چگونگی وقوع سجده برای موجودی جز خداوند و این که این سجده از چه نوعی می‌تواند باشد، نظریات مختلفی مطرح شده است. مفسران قرآن ذیل آیاتی نظیر آیه سی و چهار سورة بقره یا آیه صد سورة یوسف در این باره سخن گفته‌اند و شارحان نهج البلاغه ذیل عباراتی نظیر عبارات خطبه اول به این موضوع پرداخته‌اند. آنچه در غالب این توضیحات مشترک است، آن است که سجده جز برای خداوند صحیح نیست و درباره آیاتی که در آنها سجده برای موجودی جز خداوند مطرح

۳۱. نهج البلاغه، بخشی از خطبه ۲۳۳.

۳۲. بخشی از زیبایی‌های نهج البلاغه، ص ۲۰-۲۱.

۳۳. سورة بقره، آیه ۳۴.

۳۴. نهج البلاغه، خطبه ۱.

می‌شود، گفته‌اند که این نوع سجده، سجده بزرگداشت بوده است و نه سجده عبادت. یا این‌که گفته‌اند جهت سجده فرشتگان انسان بوده است، همچون قبله؛ ولی حقیقت سجده برای خداوند صورت گرفته است.^{۳۵} نگاهی به آرای این مفسران و حتی بعضی از فرهنگ‌های لغت بیانگر آن است که معنای خاصی از سجده در ذهن آنها تمرکز یافته و این معنای ارتكازی^{۳۶} شکل خاصی از سجده را نیز در پی خواهد داشت.

پس از اشاره‌ای مختصر به زمینه بحث و با توجه به این نکته که در کلام حضرت ﷺ عطف «الخنوع لتکرمته» تفسیر و بیانی است بر واژه «السجود» لازم است بدانیم یک بررسی زبان‌شناختی درباره ریشه واژه «سجد» با تکیه بر واژه‌نامه‌های عربی و زبان‌های سامی^{۳۷} نشان می‌دهد که معنای محوری این ریشه واژه «سرنگون شدن یا خم شدن» است که در بسیاری از کاربردهای خود در این معنا برای یک چیز عمود و ایستاده به کار می‌رود.

این مفهوم فیزیکی در مسیر تحول خود برخی مفاهیم معنوی را هم در پی داشته است که عبارت‌اند از: خشوع، فرمانبرداری و پرستش.

آیات قرآن مجموعه‌ای از این مفاهیم را در دل خود جای داده‌اند که شناخت معنای به کار رفته در هر آیه تنها برای کسی امکان‌پذیر است که این مفاهیم را به طور کامل بشناسد و برای هر یک از این معانی انتخاب مناسبی را انجام دهد بنابراین گزینش معنای خشوع توسط حضرت امیر ﷺ حکایت از عمق نگاه معناشناختی ایشان به واژگان قرآن دارد که خود می‌تواند به عنوان یک الگو در تفسیر قرآن قرار گیرد.

اگر بخواهیم از نمونه‌های دیگر برای این روش تفسیری یاد کنیم، می‌توانیم به حکمت دویست و سی و یک اشاره کنیم که در آن دو واژه «عدل» و «احسان» به «انصاف» و «تفضل» تفسیر می‌شوند.

۴. تعقل و اجتهاد

ذهبی در شمار منابع تفسیری نزد صحابه از اجتهاد و قدرت استنباط به عنوان منبع سوم یاد می‌کند و پس از آن‌که از قدرت فهم و دامنه دریافت به عنوان یکی از ابزارهای اجتهاد نام می‌برد، ادامه می‌دهد:

اما قدرت فهم و دامنه دریافت نعمتی است که خداوند به هر یک از بندگانش که خواهد

۳۵. برای نمونه، ر. ک: شرح ابن‌میثم، ذیل خطبه اول.

۳۶. ممکن است در ذهن عرب‌زبانان و پاکستانی که با متون عربی ممارست دارند، معنای خاصی درباره واژگان آیات شریفه متمرکز شده باشد که هنگام خواندن یا شنیدن آن واژگان همان معانی به ذهنشان برسد و در نتیجه، از رجوع به منابع معتبر لغوی غفلت کنند (روش شناسی تفسیر قرآن، ص ۸۲).

۳۷. ذیل ریشه و سجده به این منابع نگاه کنید: کتاب العین، جمهرة اللغة، معجم تهذیب اللغة، معجم مقاییس اللغة، لسان العرب، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، واژه‌های دخیل در قرآن کریم، فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های ساسی و ایرانی.

می‌بخشد؛ چرا که آیات بسیاری از قرآن دارای معنای دقیقی هستند که مقصود از آنها پوشیده است و پرده از این پوشش برداشته نخواهد شد، مگر برای کسی که بهره‌ای از فهم و بینش تابناک داشته باشد.^{۳۸}

آن‌گاه در بیان درجه علمی علی علیه السلام می‌گوید:

علی اقیانوس علم بود. استدلال او قوی و استنباط او صحیح و بی‌نقص بود... او دارای اندیشه‌ای استوار در قضاوت بود و از بینشی ژرف نسبت به عمق مسائل بهره می‌برد.^{۳۹}
این نیرو نزد علی علیه السلام در فهم متون جایگاه ویژه‌ای داشت و از اهمیت خاصی برخوردار بود. حضرت در نهج البلاغه می‌فرماید:

اعْقِلُوا الْخَيْرَ إِذَا سَمِعْتُمُو عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ؛^{۴۰}
چون حدیثی را شنیدید، آن را فهم و رعایت کنید، نه بشنوید و روایت کنید که راویان علم بسیارند و به کاربندان آن اندک در شمار.

در پایان این بخش به این نکته نیز اشاره می‌کنیم که برای تفکیک نمونه‌های تفسیری «عقلی - اجتهادی» از هم آنها را در چهار زیرشاخه در نظر می‌گیریم:

۱ - ۴. تبیین واقعیت‌ها،

۲ - ۴. تحلیل مفاهیم،

۳ - ۴. تطبیق و تعیین و صدق،

۴ - ۴. توسعه مفهومی و الغای خصوصیت.^{۴۱}

درباره هریک از این چهار شاخه در بخش مربوط به خود توضیحی داده خواهد شد.

۱ - ۴. تبیین واقعیت‌ها

آیات فراوانی را می‌توان در قرآن یافت که واژه‌ها و عبارت‌های آنها هیچ‌گونه پیچیدگی و ابهامی ندارند، و در عین حال، مراد آنها چندان روشن نیست. این دسته از آیات... مفاهیمی عام ندارند، بلکه مفاهیمی در آنها به کار برده شده که حقیقت و واقعیت آنها معلوم نیست. بسا که آیه‌ای تنها به یک مورد بیشتر اشاره نداشته باشد، اما همان یک مورد هم روشن نباشد.^{۴۲}

نمونه تفسیری

﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.﴾^{۴۳}

۳۸. التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۴۲.

۳۹. همان، ص ۶۲.

۴۰. نهج البلاغه، حکمت ۹۸.

۴۱. این چهار زیر شاخه، برگرفته از کتاب امام علی علیه السلام و قرآن است.

۴۲. امام علی و قرآن، ص ۲۲۰.

۴۳. سوره حجر، آیه ۳۷-۳۸.

فَأَعْطَاهُ اللَّهُ النَّظْرَةَ اسْتِحْقَاقًا لِلْسُّخْطَةِ وَ اسْتِثْمَامًا لِلْبَلِيَّةِ وَ إِنِّجَارًا لِلْعِدَّةِ قَالًا: ﴿فَأَيْنَكَ مِنْ...﴾؛^{۴۴}
 پس خدایش مهلت بخشید که خشم را سزاوار بود، و کامل شدن بلا و آزمایش را درخور و به کار
 و وفای به وعده را چه کسی جز پروردگار و... .

حضرت علیه السلام در این باره از سه فلسفه‌ای که بر اساس آنها به شیطان فرصت داده شد، یاد می‌کنند.
 این سه فلسفه، گرچه از یکسو به خودی خود تفسیری مستقل درباره این موضوع محسوب می‌شوند،
 ولی از سوی دیگر، حرکت در امتداد آنها در بستر نهج البلاغه می‌تواند پرده از معنای عبارت «إِلَى يَوْمِ
 أَلْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» نیز بردارد. از این رو، نمونه تفسیری ما در این بخش، فراز «إِلَى يَوْمِ أَلْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»
 است و به واسطه آن، از سه فلسفه بالا نیز به طور مختصر سخن خواهیم گفت؛ به عبارت دیگر،
 به دست آوردن ظرف زمانی تحقق، ظهور و بروز این سه فلسفه، می‌تواند محدوده زمانی «إِلَى يَوْمِ
 أَلْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» را نیز برای ما مشخص کند؛ اما در این‌که منظور از «إِلَى يَوْمِ أَلْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»
 چیست، در میان مفسران قرآن و نهج البلاغه اختلاف نظر است؛ پایان جهان و برپیده شدن دوران
 تکلیف، پایان عمر ابلیس و روز قیامت، سه احتمالی هستند که در این مورد مطرح شده‌اند.^{۴۵}

فلسفه اول، «اسْتِحْقَاقًا لِلْسُّخْطَةِ»؛ در این‌که چه کسی باید مستحق خشم الهی شود، تقریباً میان
 شارحان نهج البلاغه اختلاف نظری وجود ندارد و اغلب آن را به شیطان نسبت می‌دهند.^{۴۶} اما آنچه در
 این مورد بحث از آن به تشخیص محدوده زمانی «إِلَى يَوْمِ أَلْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» کمک می‌کند، این است
 که اگر «سُخْطَهُ» را در کلام حضرت، به معنای آتش جهنم بدانیم،^{۴۷} می‌توانیم ظرف تحقق
 شایستگی برای این عذاب را با استفاده از خطبه صد و نود و دو، دنیا معرفی کنیم؛ آنجا که
 حضرت می‌فرماید:

أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ فَبَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْخُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ
 سَعِيرًا؛^{۴۸}

نمی‌بینید چگونه خدایش به خطای بزرگ منشی کوچک ساخت، و به سبب بلندپروازی به
 فروودش انداخت در دنیا او را براند و برای وی در آخرت آتش افروخته آماده گرداند.

فلسفه دوم و سوم، «اسْتِثْمَامًا لِلْبَلِيَّةِ وَ إِنِّجَارًا لِلْعِدَّةِ»؛

اگر این عقیده را بپذیریم که: خلقت ما برای این است که آزمایش سویم و باطن ما بروز کند، پس
 باید شیطانی باشد تا وسوسه کند... .

برای این‌که آزمایش انسان‌ها خوب کامل شود، شیطان وسوسه کند و در عین وسوسه شیطان

۴۴. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۴۵. پیام امام، ج ۱، ص ۱۸۷.

۴۶. برای نمونه ذیل خطبه اول ر.ک: شروع بهج الصباغة، فی ظلال نهج البلاغة، منهاج البراعة و پیام امام.

۴۷. برگرفته از آیه «وَأَمَّا مَنْ اتَّبَعَ وَضَوْنَ أَلْوَكُنْ بَاءَ بِسُخْطِ بْنِ أَلْوِ وَ مَا وَدَّ جَهَنَّمَ وَ بَشَّ النَّصْبِيَّةُ» سورة آل عمران، آیه ۱۶۲.

۴۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

افراد خوب از او اطاعت نکنند^{۴۹}

آن‌گاه در این بخش پاسخ به یک پرسش اهمیت فراوانی خواهد یافت. سؤال این است که ظرف این آزمون - که در نهج البلاغه از آن به «دارالبلیه»^{۵۰} یاد می‌شود - چیست؟ پاسخ نهج البلاغه به این سؤال فارغ از نوع بلیه می‌تواند تا حد زیادی در روشن شدن محدوده زمانی «إِلَى يَوْمِ أَلْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» مؤثر باشد. اگر چه پیش از دریافت پاسخ نهج البلاغه به این سؤال از بحث درباره مفهوم «عده» در فلسفه سوم به خاطر ارتباطی که با مفهوم «بلیه» دارد ناگزیریم. در این باره سه احتمال «وعده مهلت دادن به شیطان»، «وعده پاداش برای انجام کار نیک و تباه نکردن اجر آن» و «وعده آزمایش انسان‌ها» در شروح نهج البلاغه قابل مشاهده است.^{۵۱} از این سه احتمال به نظر می‌رسد که احتمال سوم درست‌تر باشد؛ چرا که در رابطه با احتمال اول گفته شده است: خداوند پیش از این به شیطان در زمینه مهلت دادن به او وعده‌ای نداده بود تا بخواهد آن را عملی کند.^{۵۲}

درباره احتمال دوم^{۵۳} نیز فی ظلال می‌گوید:
این سخن حدس و گمانی است بی‌اساس.
آن‌گاه ادامه می‌دهد:

آنچه که ما از سیاق کلام حضرت^{علیه السلام}، یعنی «أَشَيْتُمَا لِلْبَيْتَةِ» درمی‌یابیم، آن است که مقصود از وعده در اینجا، آن‌چنان که در تقدیر الهی رقم خورده، آزمایش انسان‌ها با آزمونی است تا مشخص شود که کدام‌یک از بندگان نیکوکارترند و شیطان در این زمینه همان آزمون و فتنه است و در این مسأله شکی نیست. خداوند می‌فرماید: «لِيَجْزَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ»^{۵۴، ۵۵}

آنچه نظر محمدجواد مغنیه را تأیید می‌کند، آن است که در قرآن هر جا میان شیطان و مفهوم وعده ارتباطی برقرار می‌شود، در زمینه حیات دنیوی و در پیوند با فریب و تأثیر آن بر انسان‌هاست؛ آیاتی مثل:

«وَأَسْتَفِزُّ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ... وَعِدُّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»^{۵۶}.

۴۹. درس‌هایی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۴۲.

۵۰. برای نمونه در خطبه اول ذیل همین عبارت آمده است: «وأهبطه إلى دارالبلیه».

۵۱. ذیل خطبه اول نگاه کنید به: فی ظلال نهج البلاغه، منهاج البراهه و پیام امام.

۵۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۱؛ منهاج البراهه، ج ۲، ص ۶۳.

۵۳. این احتمال از سوی منهاج البراهه مطرح می‌شود. او نیز محل عملی شدن وعده را با همان معنایی که در نظر دارد، دنیا معرفی می‌کند. (منهاج البراهه، همان)

۵۴. سوره حج، آیه ۵۳.

۵۵. فی ظلال نهج البلاغه، همان.

۵۶. سوره اسراء، آیه ۶۴.

يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. ٥٧

از آنچه گذشت، به این حقیقت نزدیک شدیم که «بلیه» و «عده» در کلام حضرت، هردو به معنای آزمایش و ابتلای انسان‌ها هستند. حال بر اساس بیان حضرت در نامه پنجاه و نه - که به اسود بن قطبه، فرمانده سپاه خلوان است - می‌توان گفت که «دنیا» همان «دارالبلیه» است؛ آنجا که حضرت می‌فرماید:

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلِيَّةٍ لَمْ يَنْفُخْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَعَتْهُ عَلَيْهِ حَسْرَةً
يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ٥٨

و بدان که دنیا خانه آزمایش است و دنیا دار در آن ساعتی آسوده نبود، جز آن که آسودگی وی در روز رستاخیز، مایه دریغ او شود.

جمع بندی

همان‌طور که ملاحظه شد، ظرف تحقق هر سه فلسفه مذکور دنیا و زندگی دنیوی است و طبق بیان حضرت در خطبه صد و پنجاه و شش، این مرگ است که به زندگی دنیوی خاتمه می‌دهد:

بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ؛ ٥٩

با مرگ دنیا پایان یابد، و با دنیا آخرت درست شود.

پس از مجموعه عبارات و گفته‌های بالا می‌توان به این نتیجه رسید که «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»، یعنی پایان حیات دنیوی و لحظه مرگ هر انسان و در حقیقت، شیطان از رهگذر حیات دنیوی است که می‌تواند انسان را بفریبد و با فرارسیدن مرگ، حلقه ارتباطی او با انسان‌ها برای همیشه قطع می‌شود. همین معنا در کتب تربیت اسلامی نیز به شکلی دقیق‌تر بیان شده است.^{٦٠} از دیگر نمونه‌های این روش تفسیری می‌توان از تفسیر حضرت علیه السلام در مورد «عاکف» و «بادی» و نیز تبیین یکی از جنبه‌های تساوی میان این دو در نامه شصت و هفت نهج البلاغه یاد کرد.

٢-٤. تحلیل مفاهیم

ارائه معنایی درست، قابل فهم و قانع کننده و به عبارتی، خارج کردن مفهوم و موضوعی از ابهام و شفاف و واضح کردن آن، شیوه‌ای مهم و کارآمد در معناشناسی، و امری عرفی و عقلایی است. این شیوه در تحلیل آیات قرآن کریم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در چنین روشی، مفسر و تحلیل‌گر تلاش می‌کند تا از متن و آیات، تصویری قابل درک برای مخاطب ارائه دهد و آن را همگانی کند و نیز لایه‌ها و زوایای موضوعی را به درستی نشان دهد.^{٦١}

٥٧. سوره نساء، آیه ١٢٠.

٥٨. نهج البلاغه، نامه ٥٩.

٥٩. نهج البلاغه، خطبه ١٥٦.

٦٠. برای نمونه، ر.ک: سیری در تربیت اسلامی.

٦١. امام علی علیه السلام و قرآن، ص ٢٠٩.

نمونه تفسیری

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾. ۶۲

لم يُوجَسِ مُوسَى ﷺ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ؛ ۶۳
 بیم موسی ﷺ نه بر جان بود که بر مردم نادان بود، مبادا گمراهان به حیلت چیره شوند و بر
 آنان امیر.

حضرت ﷺ در تفسیر این آیه مبنایی برای شناخت انبیا به دست می‌دهند که بر اساس آن نه تنها
 این آیه، بلکه آیاتی دیگر از این دست را می‌توان دقیق‌تر و درست‌تر فهمید. ۶۴ ایشان در تفسیر این
 آیه با توجه به نکته ظریفی در خود آیه که عبارت است از معنای حرف «فی» تفسیری دقیق و پویا از
 آن ارائه می‌دهند.

برای حرف جر «فی» معانی متعددی گفته شده است. دو معنای مهم آن عبارت‌اند از ظرفیت و
 سببیت؛ ظرفیت مثل آیه «غَلَبَتِ الرُّومُ» «فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» ۶۵ و سببیت
 مثل آیه «وَأَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ رِزْقُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ
 عَظِيمٌ» ۶۶. ۶۷

حضرت، در آیه مورد بحث، به این نکته مهم توجه می‌دهند که «فی» در اینجا به معنای ظرفیت
 است نه سببیت؛ به عبارتی دیگر، ایشان بر این باورند که حرف «فی» در این آیه محل خوف را نشان
 می‌دهد و نه علت خوف را.

بر پایه آنچه گذشت، از کلام حضرت این مبنای پیامبرشناسی و از نگاهی دیگر، امام‌شناسی
 استخراج می‌شود که انبیا و ائمه هرگز بر جان خویشان در انجام رسالت الهی بی‌می‌دهند
 راه نمی‌دادند.

علامه طباطبایی ذیل آیه‌های سی و هفت و سی و نه انبیا به همین نکته اشاره می‌کند و در
 توضیح چرایی آن چنین می‌گوید:

انبیا فقط از خدا بیم داشتند و از کسی جز او هراسی نداشتند؛ چرا که نزد ایشان «لا مؤثر فی
 الوجود الا الله». ۶۸

علامه همچنین بر پایه همین اصل پیامبرشناسی در زمینه تفسیر آیه تبلیغ ۶۹ نظر برخی را که

۶۲. سوره طه، آیه ۶۷.

۶۳. نهج البلاغه، خطبه ۴.

۶۴. آیاتی نظیر آیه ۲۸ سوره ذاریات، آیه ۶۷ سوره مائده، آیه ۶۹ و ۷۰ سوره هود.

۶۵. سوره روم، آیه ۱ و ۲.

۶۶. سوره نور، آیه ۱۴.

۶۷. موسوعة النحو و الصرف و الاعراب، ص ۵۱۴-۵۱۵.

۶۸. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۲.

۶۹. سوره مائده، آیه ۶۷.

معتقدند این آیه در ابتدای بعثت نازل شده است، رد می‌کند و می‌گوید:

از اینجا معلوم می‌شود که این آیه، آن‌چنان که برخی مفسران معتقدند، در ابتدای دوران بعثت پیامبر نازل نشده است؛ چرا که در این صورت این سخن خداوند که «وَأَلَلَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ»^{۷۰} هیچ معنایی نخواهد داشت، مگر این‌که گفته شود پیامبر به خاطر ترسی که از مردم بر جانشان داشتند، در انجام رسالت الهی کوتاهی می‌کردند.^{۷۱}

اگر بخواهیم از نمونه‌ای دیگر برای این روش تفسیری یاد کنیم، باید به توضیح و تحلیل حضرت دربارہ چگونگی حل تنازعات بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر در آیه پنجاه و نه سورۀ نساء اشاره کنیم. این مورد را می‌توان در خطبه صد و بیست و پنج نهج البلاغه مشاهده کرد.

۳-۴. تطبیق و تعیین مصداق

آیات قرآن را از جهت فراگیر بودن معانی آنها بر مصادیق، می‌توان بر دو گونه تقسیم کرد: یک دسته از آیات، معنای فراگیر و عامی ندارند و به طور مشخص، به موارد خاصی منطبق هستند. دسته دیگر، آیتی هستند که معنایی عام و فراگیر دارند و افراد بسیاری را دربر می‌گیرند. مشخص کردن دایره افراد عام و رفع ابهام از موارد مبهم نوعی تلاش برای تفسیر کردن آیات است و به عبارتی، خارج کردن آیات از حالت کلی و ابهام‌زدایی از آنها. منطبق کردن آنها به امور خاص و واقعیت‌های هستی، حوادث، اقوام و انسان‌های مشخص را تطبیق معانی بر مصادیق می‌گویند... از این نوع تفسیر در سخنان امام^ع فراوان است. ایشان بر اساس این سخنان، آیتی از قرآن را بر حوادث، اشخاص، و یا موضوعات و مفاهیم، تطبیق کرده است. آیات در این نوع تفسیر، از حالت کلی و عام درآمده و بر مصداق خارجی حمل شده‌اند.^{۷۲}

نمونه تفسیری

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾.^{۷۳}

وَسُئِلَ^ع عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَىٰ: ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾، فَقَالَ: هِيَ الْقِنَاعَةُ؛^{۷۴}

حضرتش را از معنای ﴿مَنْ عَمِلَ...﴾ پرسیدند، فرمود: آن قناعت است.

حیات طیب چیست؟ گفته‌اند که مراد روزی طیب، روزی حلال، بهشت، روزی هر روز و حیات پاک در قبر است. اینها از جمله احتمالات و نظراتی است که درباره آن ابراز شده است. بشارت خداوند به اعطای حیاتی پاک به زنان و مردان مؤمن قرینه بر این است که حیات وعده داده شده، غیر از

۷۰. سورہ مائدہ، آیه ۶۷.

۷۱. البیڑان، ج ۶، ص ۴۴.

۷۲. امام علی^ع و قرآن، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۷۳. سورۀ نحل، آیه ۹۷.

۷۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹.

حیات عمومی است که همه زندگان دارند؛ نیز به معنای پاک کردن حیات یادشندگان هم نیست؛ بلکه حیاتی نو است. به رغم این معنای عام، وقتی از علی علیه السلام پرسیده شد که مراد از حیات طیب در این آیه چیست؟ امام جواب داد: «هِيَ الْقَنَاعَةُ؛ آن قناعت است». از این کلام امام استفاده می‌شود که وی حیات طیب را به حالت روانی که در آن طمأنینه و آرامش باشد، مربوط دانسته و از این رو آن را به قناعت تفسیر کرده است.^{۷۵}

به راستی، مگر زندگی پاک و پاکیزه جز در سایه قناعت فرا چنگ می‌آید و مگر نه این است که بسیاری از زندگی‌ها پلشت و عزت‌سوزی‌های شخصیت خرد کن، از آزمندی‌ها و فزونخواهی و فراخ‌جویی‌ها برمی‌خیزد و زندگی را از ذلت می‌آکند. از کهن‌ترین روزگاران، مفسران بسیاری مصداقی از «حیة طیبه» را قناعت دانسته‌اند. واحدی نوشته است:

آن‌که حیات طیبه را قناعت دانسته، گزینشی نیکو کرده است؛ چرا که زندگی جز با قناعت پاکیزه نمی‌شود و آژمند همواره در رنج و دردسر است.^{۷۶}

تطبیق «وَالرَّسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» بر خاندان عصمت و طهارت در خطبه ۱۴۴، از دیگر نمونه‌های این روش تفسیری است.

۴-۴. توسعه مفهومی و الغای خصوصیت

گاهی لفظ و یا عبارتی را در یک متن به کار می‌برند و مفهومی وسیع‌تر از کاربرد لغوی و حتی عرفی آن را در نظر می‌گیرند. چنین فرآیندی در معناشناسی جری و تطبیق، توسعه مفهومی و یا الغای خصوصیت از مورد نام دارد. چنین نگاهی به قرآن، آن را به عنوان متنی زنده، در جایگاهی والا می‌نشانند و برای همراه کردن آن با تحولات زمان نقش جدی و اساسی ایفا می‌کند. شخصیت‌ها و یا حوادثی که سال‌ها پس از نزول آیات، مصداق آیات دانسته شده‌اند، عموماً از این قبیل‌اند و نمی‌توان این موارد را سبب یا شأن نزول آیات دانست.^{۷۷}

نمونه تفسیری

«وَذَرِيذٌ أُنزِلَتْ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْذُرِّيَّةَ». ^{۷۸}
 الإخبار بظهور المهدي عجله الله، و قال عليه السلام: لَتَغْطِقَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضُّرُوسِ
 عَلَيَّ وَلَدِيهَا وَ تَلَا عَتِيبَةَ ذَلِكَ «وَذَرِيذٌ أُنزِلَتْ عَلَى...»؛ ^{۷۹}

و فرمود: دنیا پس از سرکشی روی به ما نهد، چون ماده شتر بدخو که به بیچه خود مهربان بود

۷۵. امام علی علیه السلام و قرآن، ص ۱۹۰-۱۹۱.

۷۶. آفاق تفسیر، ص ۱۱۰.

۷۷. امام علی علیه السلام و قرآن، ص ۲۰۲-۲۰۳ و ۲۰۵.

۷۸. سوره قصص، آیه ۵.

۷۹. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۹.

سپس این آیه را خواند...

نگاهی به برخی تفاسیر^{۸۰} نشان می‌دهد که مقصود از «الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ...» طبق سیاق آیه، قوم بنی اسرائیل است که مورد ظلم و ستم واقع شد و نجات آنان به دست حضرت موسی علیه السلام صورت گرفت؛ ولی همان‌طور که ملاحظه می‌شود، حضرت امیر علیه السلام نه تنها از این مصداق اولیه حصری گرداگرد مفاد آیه تشکیل نمی‌دهند، بلکه مفهوم آیه را توسعه داده و آن را بر حضرت مهدی علیه السلام و پیروان ایشان انطباق می‌دهند.

از دیگر نمونه‌های تفسیری برای این روش می‌توان به نامه بیست و هشت نهج البلاغه اشاره کرد که حضرت، در آن مفهوم آیه هجده احزاب را توسعه داده و بر معاویه و دستگاه سیاسی او انطباق می‌دهند.

نتیجه

در این نوشتار - چنان‌که گذشت - با اساس قرار دادن مهم‌ترین روش‌های تفسیری، از چند نمونه تفسیری موجود در نهج البلاغه سخن به میان آمد تا از رهگذر بررسی آنها به کار تطبیق این نمونه‌ها با روش‌های مذکور بپردازیم. نگاهی به متن شریف نهج البلاغه از زاویه ارتباط با قرآن در حد همین چند نمونه تفسیری پرده از این حقیقت برمی‌دارد که پیوند میان این دو متن گرانسنگ، آن‌چنان ناگسستگی است که کلمات حضرت امیر علیه السلام در جای جای نهج البلاغه بازتابی از مبانی و اصول نظری موجود در قرآن است و هیچ نقطه از کلام ایشان را نمی‌توان یافت که از این معنا خالی باشد.

از این رو، برای دریافت دقیق روش‌های تفسیری موجود در کلام حضرت علیه السلام باید پس از آشنایی با نگاه‌های انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، و در یک کلام، اصول و مبانی اندیشه امام - که از یک سو همان اصول و مبانی قرآنی و از سوی دیگر، مستند ایشان در تفسیر است - در مرحله بعد با باور این نکته که اصول و مبانی مذکور در قالب روش‌هایی متین و ماندگار عرضه شده‌اند، به کندوکاو درباره روش‌های به کار گرفته شده بپردازیم. اگر چه نباید فراموش کرد که فهم اصول و مبانی اندیشه امام علیه السلام مهم‌ترین و در عین حال دشوارترین بخش کار است.

کتابنامه

- کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی ابن بابویه، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: بی‌نا، ۱۴۰۵ق.
- جهره اللغة، محمد حسن ابن دریند، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷م.
- معجم مقاییس اللغة، احمد ابن فارس، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.
- لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، قم: بی‌نا، ۱۴۰۵ق.

- معجم تهذيب اللغة، ابي منصور محمد بن احمد الازهرى، تحقيق: رياض زكى قاسم، بيروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۲ق.
- روش شناسى تفسير قرآن على اكبر باباى و همكاران، قم: بى جا، ۱۳۷۹ش.
- شرح نهج البلاغه، ابن ميثم بحراني، بى جا، ۱۳۶۲ش.
- واژه‌هاى دخيل در قرآن مجيد، آرتور جفرى، ترجمه: دكتور فريدون بدره‌اى، تهران، ۱۳۷۲ش.
- بخشى از زيباى هاى نهج البلاغه، جورج جرداق، ترجمه: محمدرضا انصارى، تهران، ۱۳۵۵ش.
- نورالثقلين، عبدالعلى الحوزى، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتى، قم: بى نا، ۱۴۱۲ق.
- منهاج البراعة، ميرزا حبيب الله خويى، تهران، ۱۳۵۸ش.
- سبرى در تربيت اسلامى، مصطفى دلشاد تهرانى، تهران، ۱۳۸۲ش.
- التفسير و المفسرون، محمد حسين الذهبى، بى جا، ۱۴۲۵ق/ ۲۰۰۵م.
- الدرالمستور، جلال الدين سيوطى، جدة، ۱۳۶۵ق.
- مبانى و روش هاى تفسيرى، محمد كاظم شاكرا، قم، ۱۳۸۲ش.
- ترجمه نهج البلاغه، جعفر شهيدى، تهران، ۱۳۸۲ش.
- بهج الصباغة فى شرح نهج البلاغه، محمد تقى شوشترى، تهران، ۱۳۷۶ش.
- الميزان فى تفسير القرآن، محمد حسين طباطباى، بيروت، ۱۳۹۳ق/ ۱۹۷۳م.
- مجمع البيان فى تفسير القرآن، ابي على فضل بن حسن طبرسى، بيروت، ۱۴۱۵ق.
- كتاب العين، خليل بن احمد فراهيدى، تحقيق: دكتور مهدى مخزومى، ابراهيم سامرايى، قم، ۱۴۰۹ق.
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، بيروت، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
- امام على عليه السلام و قرآن، محمد مرادى، تهران: هستى نما، ۱۳۸۲ش.
- فرهنگ تطبيقى عربى با زبان هاى سامى و ايرانى، محمد جواد مشكور، تهران، ۱۳۵۷ش.
- التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفىوى، تهران، ۱۳۷۱ش.
- فى ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، بيروت، ۱۳۵۸ش.
- ناصر مكارم شيرازى، پیام امام، تهران، ۱۳۷۵ش.
- درس هاى از نهج البلاغه، حسينعلى منتظرى، تهران، ۱۳۸۱ش.
- آفاق تفسير، محمد على مهدوى راد، تهران، ۱۳۸۲ش.
- تمام نهج البلاغه، سيد صادق موسوى، تهران، ۱۳۷۶ش.
- موسوعة النحو و الصرف و الاعراب، اميل بديع يعقوب، تهران، ۱۳۷۹ش.